

Investigating the Theory of Minimal Hijab about Coverage in the Age of Ignorance and the Early Islam

Mohammad Reza Shahsanaiee *

Ph.D., University of Quran and Hadith, Iran, mohammadshahsanaiee@gmail.com

Mohammad Kazem Tabatabaie

Associate Professor of Nahj al-Balagh Department, University of Quran and Hadith, Iran. tabatabakazem@gmail.com

Abstract

The theory of minimal hijab is one of the theories about hijab. Proponents of this theory argue that nudity (especially in regard to sexual organs) was a normal issue among men and women before the Revelation. Despite this situation, the sacred Islamic law was only able to ask them not to go naked and the requirement for women to cover heads, necks and legs which was far from expected. In this paper, with the study of ancient and authentic literary and historical sources, especially the poetry of the poets of the Age of Ignorance, the status of women's cover in that age was examined. Also, the claims of supporters of minimal hijab were evaluated. It was concluded that, contrary to their claims, the common belief of that age was to cover the body. The people of that age, especially women, used to cover different parts of their bodies even their hair by various sewn and unskilled clothes.

Keywords: Hijab, Sewn Cloths, Lyrics of age of ignorance, Age of Ignorance

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Corresponding author

فصل نامه پژوهش های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره دوم (پیاپی ۳۴)، تابستان ۱۳۹۶، صص ۸۹ - ۱۰۴
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۷/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۶

بررسی نظریه حجاب حداقلی درباره وضعیت پوشش در عصر جاهلیت و صدر اسلام

محمد رضا شاه سنایی* - سید محمد کاظم طباطبایی**

چکیده

نظریه حجاب حداقلی از جمله نظریه های ارائه شده درباره حجاب شرعی است. طرفداران این نظریه مدعی اند که در فرهنگ عمومی و رایج قبل از بعثت، برهنگی حتی در ناحیه شرمگاه وجود داشته است؛ به گونه ای که برای مردان و زنان آن عصر، این مسئله امری عادی بوده است و احساس بدی نیز بدان نداشته اند. با وجود این وضعیت، شریعت مقدس اسلام تنها قادر بود که از آنها بخواهد برهنه راه نروند و الزام بانوان به پوشش موی سر و گردن و ساق پا در شریعت اسلام دور از انتظار است. در این مقاله با جستاری در منابع تاریخی و ادبی کهن و معتبر، به ویژه اشعار شاعران عصر جاهلیت، وضعیت پوشش بانوان در آن عصر بررسی شد؛ همچنین ادعاهای طرفداران حجاب حداقلی ارزیابی شد و چنین نتیجه گیری شد که برخلاف ادعای مطرح شده، فرهنگ رایج در آن عصر فرهنگ پوشش بوده است و مردمان آن عصر، به ویژه بانوان، برای پوشش قسمت های مختلف خویش، حتی موی سر، از لباس های دوخته و نادوخته متنوعی استفاده می کردند.

واژه های کلیدی: حجاب، البسه دوخته، اشعار جاهلی، عصر جاهلی.

* دانش آموخته مقطع دکتری مدرسی معارف دانشگاه قرآن و حدیث، ایران mohammadshahsanaiee@gmail.com نویسنده مسول

** دانشیار گروه نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث، ایران tabatabakazem@gmail.com

مقدمه

پوشش در عصر جاهلی و دوران رسول اکرم (ص) رهنمون می‌سازند. در میان این منابع، به جز قرآن کریم، اشعار جاهلی در جایگاه انعکاس‌دهنده فرهنگ جامعه عرب آن عصر جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

بررسی پوشش بانوان در عصر جاهلی

بررسی اشعار دوران جاهلی، در جایگاه آینه انعکاس وضعیت فرهنگی و اجتماعی عصر جاهلی، ما را به این مسئله رهنمون می‌کند که کشف ستر (برهنگی سر و صورت) و برهنگی بدن اموری استثنایی بود که در مواقع خاص و به علت‌های خاص رخ می‌داد؛ از همین رو تعجب مردم آن عصر، به‌ویژه شاعران را به خود جلب می‌کرد و موجب می‌شد که به دید سوژه‌ای خاص درباره آن بسرایند. حال به برخی از علت‌هایی اشاره می‌کنیم که باعث برهنگی می‌شد.

نمونه‌های استثنایی کشف پوشش

۱. به هنگام طواف کردن

طواف با حالت عریان از جمله علت‌هایی است که طرفداران حجاب حداقلی بدان استناد می‌کنند. این گروه طواف عریان را پدیده‌ای رایج (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۱۰۸) در میان اعراب جاهلی می‌دانند و مدعی هستند که در میان اعراب، عریان‌بودن قباحتهای چندانی نداشت؛ به‌گونه‌ای که حتی زنان بدون هیچ دغدغه‌ای از مکشوف بودن شرمگاهشان به طواف مشغول می‌شدند (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۱۰۹ و ۱۱۰).

بررسی منابع تاریخی کهن ما را به این مسئله رهنمون می‌کند که از عام‌الفیل تا بعثت، وضعیت فرهنگی اعراب جاهلی دگرگون شد؛ بنابراین باید عام‌الفیل را مبدأ ایجاد انحراف در مناسک حج ابراهیمی و سپس دگرگونی در وضعیت فرهنگی دانست. سیره ابن‌هشام

حجاب حداقلی از جمله دیدگاه‌های موجود درباره پوشش بانوان است. طرفداران این نظریه ادعا می‌کنند که در زمان حضرت رسول‌الله (ص)، زنان پوشش حداقلی داشتند و آنچه امروزه فقها با نام حدود شرعی حجاب واجب کرده‌اند، ذهنیت غلطی از حجاب در عصر پیامبر (ص) است. این گروه برای تأیید دیدگاه خود، تلاش می‌کند که فرهنگ برهنگی در عصر جاهلی و صدر اسلام و به دنبال آن تغییرات بسیار جزئی توسط شرع مقدس اسلام را اثبات کند. در این دیدگاه، برهنگی فرهنگ عمومی و غالب فرض می‌شود؛ بنابراین انتظار تغییراتی که به پوشش مو، گردن، سینه، ساق پا و ران منتهی شود، دور از ذهن به نظر می‌رسد. از منظر این پژوهشگران، رسول خدا (ص) تنها موفق شد که آنها را از برهنگی مطلق نجات دهد:

«پیامبر فقط می‌توانست از ایشان بخواهد که برهنه راه نروند... زنان، بسیاری از اندامشان همیشه نمایان بود و آن امری عادی بود. علاوه بر آن مابقی مواضعشان نیز گه‌گاه به دلایل فوق‌الاشاره نمایان می‌گشت. در چنین آشفته‌بازاری، جامعه اسلامی فقط می‌توانست از آنان انتظار داشته باشد که مناطق تحت پوشش جامه‌ها را به‌خوبی حفظ کنند و از آشکارشدن ناحیه دامن، سینه و... جلوگیری نمایند؛ اما باید پذیرفت که زمینه‌ای برای امر به پوشش ساق پا، ساعد و آرنج، گردن و موی سر وجود نداشت. همین‌طور در مورد مردان نیز نمی‌شد به ستر بیش از کمر تا زانو حکم کرد» (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۱۱ تا ۹).

برای بررسی صحت و سقم ادعای مذکور لازم است به منابعی رجوع کنیم که تصویری مطابق با واقع از آن زمان به ما ارائه می‌کنند. قرآن کریم، اشعار جاهلی، کتب سیره، احادیث معتبر شیعه و عامه و کتب لغت کهن از بهترین منابعی هستند که ما را به وضعیت

قوانینی که به تغییر در حج ابراهیمی انجامید، به شرح زیر است:

۱. تقسیم مردم به خمس، یعنی کسانی که در دین خود بسیار تعصب دارند و مرتکب گناه نمی‌شوند و غیرحمس که اهل مکه خمس خوانده می‌شدند؛ ۲. غیرحمس حق نداشتند با لباس خود طواف کنند؛ چون در آن لباس‌ها مرتکب معصیت شده بودند و بنابراین باید با لباس خمس یا به حالت عریان طواف می‌کردند؛ ۳. در مکه غیرمکیان نباید از غیر طعام مکیان استفاده می‌کردند؛

۴. کسی که با لباس خود طواف می‌کرد، دیگر اجازه نداشت آن را بپوشد و باید آن را به اهل مکه هدیه می‌کرد؛

۵. قریشیان نباید همراه غیرقریشیان وقوف می‌کردند، بلکه باید در حرم می‌ماندند (ابن‌هشام، ۱۴۱۱: ۱۸۴/۱). آنچه از گزارش ازرقی مشاهده می‌شود این است که طواف عریان پس از عام‌الفیل (ازرقی، ۱۴۲۴: ۱۳۹/۱) بنیان نهاده شد و از ۴۰ سال قبل از بعثت رواج داشت؛ ولی بدین‌گونه نبود که همه مردم با حالت عریان طواف کنند.

در بررسی طواف عریان توجه به نکات زیر اهمیت چشمگیری دارد:

۱. کسی که قادر بود به واسطه دوست، خویشاوند و... لباسی از اهل مکه بگیرد، دیگر لزومی نداشت برهنه طواف کند (ابن‌هشام، ۱۴۱۱: ۱۸۱/۱ تا ۱۸۸؛ ازرقی، ۱۴۲۴: ۱۴۱/۱ تا ۱۴۵)؛

۲. اهل مکه طواف عریان را در شمار مناسک حج ایجاد کردند و بدان رنگ‌وبوی دینی دادند؛ ولی از آنجاکه این مسئله با حیا و عفت فطری سازگار نبود، زنان فقیری که قادر نبودند لباسی از اهل مکه بگیرند، به‌جای اینکه در روز و در انظار دیگران طواف کنند، از فرصت تاریکی شب استفاده می‌کردند و به طواف

و اخبار مکه ازرقی دو منبع معتبر و کهنی هستند که این اخبار را انعکاس می‌دهند. ابن‌هشام از سیره‌نویسان قرن دوم و سوم قمری (م ۲۳۰ق) بود. ازرقی نیز هم عصر ابن‌هشام بود و در نیمه اول قرن دوم وفات یافت.

بدعت‌های پس از عام‌الفیل

پس از شکست سپاه ابرهه توسط ابابیل، به‌جای اینکه این معجزه الهی در دفاع از خانه خدا خضوع قریش را در مقابل پروردگار موجب شود، بر نخوت و تکبر آنها افزود؛ به‌گونه‌ای که برخی از بزرگان اهل هواوهوس قریش این پیروزی بدون دردسر را به برتری اهل مکه بر غیر آنها در نزد خدایان نسبت دادند و گفتند باید دیگران نیز به این برتری و عظمت پی بردند و در مقابل ما تعظیم کنند (ازرقی، ۱۴۲۴: ۱۳۹/۱). آنها تغییر در مراسم حج را بهترین راه برای رسیدن به مقصود خود دیدند و با ایجاد قوانین جدیدی، به تغییر حج ابراهیمی دست زدند (ابن‌هشام، ۱۴۱۱: ۱۸۴/۱). به‌نظر می‌رسد که وضع این قوانین به‌طور عمده با اهداف اقتصادی صورت می‌گرفت؛ زیرا غیرمکیان برای استفاده از طعام اهل مکه و عاریه‌گرفتن لباس، مجبور بودند به آنها وجهی پرداخت کنند یا لباس خود را پس از طواف به مکیان هدیه دهند و همین درآمد سرشاری نصیب مکیان می‌کرد. از این‌رو برخی از پژوهشگران (جوادی علی، ۱۴۲۲: ۳۶۱/۱۱) به‌درستی بر این باورند که تنها اشخاص ضعیف و غیرمتمکن به حالت عریان طواف می‌کردند؛ زیرا افراد ثروتمند با پرداختن قیمت عاریه، به‌راحتی از مکیان لباسی عاریه می‌گرفتند و با آن طواف می‌کردند؛ ولی فقیران که توانایی مالی عاریه‌گرفتن نداشتند و از طرفی قادر نبودند که لباس خود را به اهل مکه هدیه دهند، مجبور می‌شدند به حالت عریان طواف کنند.

مشغول می‌شدند یا به‌گونه‌ای شرمگاه خود را می‌پوشاندند (ابن هشام، ۱۴۱۱: ۱۸۱/۱ تا ۱۸۸؛ ازرقی، ۱۴۲۴: ۱۴۱/۱ تا ۱۴۵)؛

۳. هرکس یکبار به صورت عریان طواف می‌کرد، دیگر نیازی نبود که برای دفعات بعد نیز عریان شود (ابن هشام، ۱۴۱۱: ۱۸۱/۱ تا ۱۸۸؛ ازرقی، ۱۴۲۴: ۱۴۱/۱ تا ۱۴۵)؛

۴. در بررسی نمونه‌های بالا مشاهده می‌شود که قضیه طواف عریان نیز عمومیت نداشته است. بسیاری از مردم غیرحمس با عاریه گرفتن لباسی از حمسیان، از عریان طواف کردن رها می‌شدند. معدود افراد فقیری نیز که توانایی پرداخت عاریه نداشتند یا دوست و آشنایی نداشتند که از ایشان لباسی بگیرند، برای دورماندن از انظار عمومی، در تاریکی شب طواف می‌کردند.

طواف ضباعه دختر عامر

در زمینه طواف عریان و برای عمومیت دادن طواف عریان، به اشعار ضباعه دختر عامر بسیار استناد می‌شود (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۱۰۹). در منابع تاریخی ذکر شده است او درحالی که شرمگاهش را با دست پوشانده بود و طواف می‌کرد، این اشعار را می‌خواند:

أَلْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كَلُّهُ وَمَا بَدَأَ مِنْهُ فَلَا أَحْلُهُ
(ازرقی، بی تا: ۱۴۲/۱). ترجمه بیت آن است که امروز برخی یا تمام (شرمگاه) من آشکار می‌شود و حلال نمی‌دانم نگریستن به آنچه آشکار می‌شود.

بررسی علت طواف عریان ضباعه از استثنایی بودن چنین طوافی حکایت می‌کند. ابن عباس علت چنین طوافی را این‌گونه شرح می‌دهد: ضباعه از زنان زیبای مکه بود که به ازدواج عبدالله بن جدعان درآمد که پیرمردی بود. سپس هشام بن مغیره، از سران و ثروتمندان قریش، به ضباعه گفت تو که چنین زن جوان زیبایی هستی چگونه حاضر شدی با چنین

پیرمردی ازدواج کنی و از او خواست از عبدالله طلاق بگیرد و به نکاح او درآید. هنگامی که ضباعه از عبدالله تقاضای طلاق کرد، او شروطی برای این طلاق معین کرد که از جمله شروط این بود که ضباعه با حالت عریان طواف کند. هشام بن مغیره نیز از قریشیان خواست ساعتی بیت‌الله را خالی گذارند تا ضباعه این شرط را اجرا کند و تنها اطفال یا کودکان غیربالغ اجازه داشتند که در آن ساعت خاص در آنجا حضور داشته باشند. ضباعه در چنین وضعیتی عریان شد و ضمن انجام طواف اشعار مذکور را بر زبان جاری کرد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۲۲۱/۸؛ بغدادی، ۱۴۰۵: ۲۶۱).

بنابراین ماجرای مذکور داستانی بسیار نادر بود و به هیچ وجه نباید آن را علتی بر طواف عریان دانست. شهرت این داستان، ذکر اشعار خوانده‌شده و مشخص بودن نام گوینده نشان‌دهنده آن است که این واقعه حادثه‌ای نادر و پرسروصدا بود که به منابع تاریخی منتقل شد و همه آن را گزارش کردند. اینکه هشام مسجدالحرام را خالی از افراد کرد و در این حال ضباعه به انجام طواف عریان پرداخت، خود بیان‌کننده آن است که طواف عریان برخلاف هنجارهای آن زمان بوده است. جایز نیست از این نمونه‌های خاص نتیجه بگیریم که در عصر جاهلی تمام مردان و زنان به‌صورت عریان طواف می‌کردند و برای آنها امر پسندیده‌ای بوده است و به‌دنبال آن، نتیجه ناصحیح دیگری نیز اخذ کنیم که برهنگی فرهنگ غالب آن زمان بوده است؟!

۲. به هنگام مصیبت

در دوران جاهلیت، زمانی که مصیبتی سنگین بر زنان عرب وارد می‌شد، از حالت عادی خود خارج می‌شدند و قناع و خمار از سر و صورت برمی‌گرفتند و به دریدن گریبان خود می‌پرداختند. در این مواقع، برخلاف مواقع عادی، زیبایی‌های زنان نمایان می‌شد و

این از چشم شاعران هوس‌باز دور نمی‌ماند. بنابراین، این شاعران فرصت را غنیمت می‌شمردند و به توصیف زنان می‌پرداختند. مهلهل، شاعر جاهلی از قبیله تغلب و از اعراب عدنانی شمال حجاز (متوفی ۹۴ قه)، در اشعاری مشاهده جمال زنان را به صورت آشکار و واضح، به مواقع مصیبت ایشان موکول کرده است و در توصیف این حالت چنین سروده است:

إِذَا تَشَاءُ رَأَيْتَ وَجْهًا وَاضِحًا
وَذِرَاعَ بَاكِئَةٍ عَلَيْهَا بُرُئْسُ
بُكِي عَلَيْكَ وَ لَسْتُ لَائِمَ حَرَّةٍ
تَأْسَى عَلَيْكَ بِعَبْرَةٍ وَ تَنْفَسُ
(مهلهل، بی تا: ۴۴).

مهلهل در رثای برادرش و در توصیف عزاداری همسرش بر او چنین سروده است: در این هنگام (عزاداری) است که صورت آشکار و ساعد دست زنی گریان را که برنسی (لباسی که کلاهی بدان متصل است) به تن دارد، مشاهده می‌کنی. بر تو گریه می‌کند و من ملامت نمی‌کنم زن آزاد شریفی را که بدین حالت و با گریه بر تو عزاداری می‌کند. در این اشعار، سخن از آشکار شدن صورت و ساعد دست زنانی است که تا قبل از رخ دادن این مصیبت پوشیده بوده‌اند. ربیع بن زیاد، شاعر عصر جاهلیت، نیز در توصیف مرگ مالک بن زهیر، از بزرگان قبیله اش، و نحوه عزاداری زنان قبیله چنین سروده است:

مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَقْتَلِ مَالِكِ
فَلْيَأْتِ نِسْوَتَنَا بِوَجْهِ نَهَارِ
قَدْ كُنَّ يَخْبَأَنَّ الْوُجُوهُ تَسْتُرًا
يَجِدُ النِّسَاءَ قَوَائِمًا يَنْدُبْنَهُ
يَلْطَمَنَّ أَوْجُهَهُنَّ بِالْأَسْحَارِ
فَالْيَوْمَ حِينِ بَرَزْنَ لِلنَّظَارِ
(ابی تمام، ۱۴۱۸: ۱۸۰)

هرکس که به کشته شدن مالک خشنود است، در روز نزد زنان قبیله ما بیاید و ببیند که زنانی که قبلاً صورت خود را می‌پوشانیدند، امروز از شدت جزع و مصیبت، نقاب از چهره برداشته‌اند و برای او با کمال حسرت ناله می‌کنند و در سحرها بر صورت خود لطمه می‌زنند و امروز در مقابل دیدگان نمایان شده‌اند. در این اشعار، ربیع به صراحت از بازبودن سر و صورت زنانی صحبت می‌کند که قبل از قتل مالک و عزاداری بر او پوشیده بودند. ربیع از شاعران عصر جاهلی بود و در زمان نعمان بن منذر می‌زیست. او در جنگ داحس حضور داشت (ابن اثیر، ۱۴۰۵: ۵۶۶/۱).

مهلهل نیز در توصیف زنان قبیله کلیب پس از کشتار مردانشان چنین سراییده است:

وَ تَقَوْمَ رِبَاتُ الْخُدُورِ حَوَاسِرًا
يَمْسَحْنَ عَرْضَ تَمَائِمِ الْأَيْتَامِ
(مهلهل، بی تا: ۷۸)

زنان سر پوشیده، خمار از سر برداشتند و بر موهای جلوی یتیمان دست می‌کشیدند.

در این اشعار، مشاهده می‌شود که پوشش حتی در ناحیه موی سر امری مطابق با فرهنگ آن زمان بوده است؛ وگرنه دلیلی نداشت کشف ستر در موقع حزن و مصیبت این‌قدر در کانون توجه شاعران باشد، تا آنجا که دیدن چهره کامل زنان و دختران را در مواقع حزن و مصیبت آنها وعده دهند.

۳. ترس از اسارت

در عصر جاهلی، پوشش زنان آزاد و زنان برده متفاوت بود. زنان آزاد پوششی داشتند که زیبایی‌های آنها را پنهان می‌کرد؛ ولی کنیزان حجاب و پوشش مناسبی نداشتند. زنان آزاد در هنگامی که قبیله‌شان در جنگ شکست می‌خورد و احتمال اسارتشان وجود

داشت، کشف ستر می‌کردند و خود را به کنیزان شبیه می‌کردند تا کم‌ارزش تلقی شوند و از اسارت درامان بمانند (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). سَبْرَةُ بن عمرو فقعی، از شاعران جاهلیت که در زمان پادشاهی نعمان بن منذر می‌زیست، در توصیف قبیله شکست خورده‌ای که زنانشان از ترس اینکه مبادا در جایگاه زنان آزاد قبیله مغلوب به اسارت درآیند، چنین سروده است:

وَسَوَّيْتُمْ فِي الرُّوعِ الْبَادِ
يُخَلْنَ إِمَاءَ وَالْإِمَاءَ حَرَائِرُ
وَجُوهَهَا (ابی تمام، ۱۴۱۸: ۴۳)

زنان شما پس از شکست در جنگ، صورت‌هایشان آشکار شده بود و کنیزان به شکل زنان آزاد و زنان آزاد به شکل کنیزان درآمده بودند. از این امر این گونه برداشت می‌شود که در عصر جاهلی نیز برای زنان آزاد پوشش نوعی کرامت قلمداد می‌شده است. بنابراین هنگامی که بین قبایل جنگی رخ می‌داد و زنان قبیله‌ای مطمئن می‌شدند که قبیله آنها شکست می‌خورد و اسیر خواهند شد، خود را به شکل کنیزان می‌کردند و هدف آنها این بود که خود را افراد بی‌ارزشی نشان دهند و از اسارت مصون بمانند. اسارت زنان قبیله نوعی خواری و ذلت برای آن قبیله به شمار می‌رفت؛ تا آنجا که به نظر می‌رسد یکی از علت‌های زنده‌به‌گورکردن دختران را در برخی از قبایل عرب عصر جاهلی باید ترس از اسارتشان دانست. برخی از شاعران جاهلی از جمله طرفه (۸۶ قه)، بشر بن خازم (۳۲ قه) و عوف بن عطیه در سروده‌های خود به این حوادث اشاره کرده‌اند. طرفه برای توصیف زنان در چنین مواقعی می‌گوید:

يَوْمَ تُبَدَى الْبَيْضُ عَنْ أَسْوَفِهَا
وَتَلْفُ الْخَيْلِ أَعْرَاجَ النَّعَمِ
(طرفه، ۱۴۲۳: ۷۵).

روزی که ساق پای زنان کریمه و آزاد آشکار شود.

بشر بن خازم که از قبیله بنی‌اسد و از اعراب عدنانی شمال حجاز بود (متوفی ۳۲ قه)، زنان شیردهی را که در اثر ترس از اسارت، قناع از سر و صورت برگرفته‌اند، این گونه توصیف می‌کند:

وَكَمْ مِنْ مُرْضِعٍ قَدْ غَادِرُهَا
لَهَيْفَ الْقَلْبِ كَاشِفُهُ الْقِنَاعِ
وَمِنْ أُخْرَى مُثَابِرَةٍ تَنَادَى
أَلَا خَلَيْتُمُونَا لِلضِّيَاعِ
(بشر، ۱۴۱۵: ۸۸).

و چه بسیار مادران شیردهی که مردان قبیله آنها را رها کردند و رفتند و درحالی که قلبشان از شدت اندوه آتش گرفته بود، قناع از سر و صورت برگرفتند و صورت و سرشان آشکار شد. یکی از آنها به طور مکرر مردان قبیله‌اش را به بازگشت و مقابله با دشمن و جلوگیری از اسارت زنان فرا می‌خواند.

در بررسی این اشعار نیز مشاهده می‌شود که برخلاف ادعای نویسنده حجاب شرعی در عصر پیامبر، زنان از پوشیدگی کامل برخوردار بودند و تنها در حالت اضطراب، صورت و گردن آنها نمایان می‌شد و کشف حجاب امری استثنایی و مخالف عرف و فرهنگ آن زمان بود؛ چنان‌که گویی نوعی ننگ و عار برای آنها به شمار می‌رفت.

۴. به هنگام وحشت و اضطراب

عوف بن عطیه از شاعران عدنانی، از قبایل منتسب به مضر و واقع در شمال حجاز، بود. او که در اواخر جاهلیت می‌زیسته است، زنان قبیله‌اش را در موقع هجوم دشمن توصیف کرده است و فرار همراه با ترس و اضطراب را عاملی دانسته است که موجب می‌شد قسمت‌هایی از بدن زنان که همیشه پوشیده بود، آشکار شود:

شدند و از منطقه فلجا به حرکت درآمدند، گویی بر کشتی‌هایی سوار بودند:

آن پارچه نازکی را که بر هودج قرار دارد، کنار می زنند؛ درحالی که برقع‌های کوچکی بر صورت دارند و فقط چشمانشان در میان برقع آشکار است. قسمتی از زیبایی‌های آنها، دست و چشمان، آشکار است و گردن و سایر بدنشان مخفی است. بعد که سینه و گردنشان را آشکار می‌کنند، مشخص می‌شود که گردنشان در سفیدی همانند عاج فیل است.

در این اشعار، به‌صراحت از پوشش سر و صورت و سایر قسمت‌های بدن زنانی صحبت شده است که برای خودنمایی، به آشکارکردن سر و صورت و گردن خود اقدام کرده‌اند. در تفسیر مقاتل، از مفسران قرن دوم قمری، برداشتن خمار و نمایان کردن سر و صورت و گردن و نیز بروز دادن گردن‌بند و جواهرآلات در شمار مصادیق تبرج زنان ذکر شده است (مقاتل، ۱۴۲۳: ۴/۸۸) که با اشعار مذکور هم خوانی دارد؛ بنابراین مشاهده می‌شود که در بحث تبرج، عریان بودن مطرح نبوده است بلکه نمایش دادن سر و صورت و گردن و... الویت داشته است.

تشبیهات به کاررفته در اشعار جاهلی

در ادبیات آن عصر تشبیهاتی به کار رفته است که از پوشیدگی زنان در آن زمان حکایت می‌کند؛ برای نمونه، بسیار مشاهده می‌شود که زن به مروارید در صدف تشبیه شده است. قیس بن خطیم در توصیف پوشیدگی معشوقه‌اش چنین سروده است:

كَأَنَّهَا دُرَّةٌ أَحَاطَ بِهَا الصَّدْفُ
غَوَاصٌ ، يَجْلُو عَنْ وَجْهِهَا الصَّدْفُ
چنان پوشیده است و کسی او را نمی‌بیند که مانند مرواریدی است که غواص با کنارزدن صدف به‌دنبال آشکارکردن صورتش است.

وَلَنَعْمَ وَإِذَا مِنَ النَّسَاءِ وَاضِعَةٌ وَمِنْطَقُهَا
فُتْيَانُ الصَّبَاحِ حَوَاسِرُ الْخِمَارِ مَكَانَ
لَقِيْتُمْ كَالْعَنْقَرِ وَأَخْتِهَا الْمِثْرَ

(مفضل، ۲۰۱۲: ۳۲۷).

۵. خودآرایی و خودنمایی (تبرج)

در عصر جاهلیت، گاهی حس خودخواهی و خودنمایی برخی از زنان باعث می‌شد که برای نمایش جمال و زیبایی در معرض عموم باشند و این امر در مسافرت‌ها و به‌خصوص سفر حج اتفاق می‌افتاد (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۵۷). از زهری، از علمای ادب عرب و زبان‌شناس قرن چهارم هجری، تبرج را نمایش دادن زیبایی‌های خود معنا کرده است؛ به‌گونه‌ای که با این نمایش چشمان دیگران را به خود خیره کند و موجب تحریک شهوت مردان شود (زهری، ۱۴۲۱: ۱۱/۴۰). این تبرج ممکن بود در قالب پوشش کامل هم باشد؛ برای نمونه در برخی از اشعار جاهلی مشاهده می‌شود که برخی از زنان جاهلی درحالی که نقاب به چهره داشته بودند یا داخل کجاوه نشسته بودند، به خودنمایی می‌پرداختند. مثقب‌العبدی (متوفی ۷۱ق‌ه) در توصیف این زنان چنین سروده است:

ظَهْرَنَ بَكَةً ، وَسَدَلَنَ رَقْمًا
وَتَقَبَنَ الوِصَاصَ لِلْعِيُونِ
أَرَيْنَ مَحَاسِنًا وَكَنَّ أُخْرَى
مِنَ الأَجْيَادِ وَالبَشَرِ المَصُونِ
وَمِنَ ذَهَبِ يَلُوحُ عَلَي تَرِيْبِ
كَلُونِ العَاجِ لَيْسَ بِذِي غُضُونِ

(مفضل، ۲۰۱۲: ۲۸۹).

این شاعر عصر جاهلی به توصیف زنان زیبایی پرداخته است که هنگامی که بر هودج شتران سوار

از شدت حیاء هرگز خمارش نیفتاد. زن مسن نیازی به این ندارد که چگونه خمار بر سرکردن را بیاموزد. این ضرب‌المثل نیز حاکی از آن است که خمار بر سرکردن آن‌قدر رواج داشته است که از آن در قالب ضرب‌المثل استفاده شده است.

رواج لباس‌های دوخته‌شده

در نظریه حجاب حداقلی چنین تصور شده است که علاوه بر نادوخته‌بودن، از جمله اصلی‌ترین ویژگی‌های پوشاک استفاده‌شده در عصر جاهلی و عصر نزول قرآن ساترنبودن، زیر و رونبودن و ناچیزبودن تعداد بوده است.

«اصلی‌ترین ویژگی‌های مورد اشاره از این قرار است: نادوخته‌بودن، ناچیزبودن تعداد، چند لانبودن یا رایج‌نبودن زیر و رو و ساتر و پوشانبودن. از ویژگی‌های مهم پوشاک آنان نادوخته‌بودنش بود. مردم آن دیار فاقد لباس‌های خیاطی‌شده بودند و در واقع، صنعت دوخت‌ودوز در میانشان بسیار کم‌رونق بود. هوای گرم، فقدان انگیزه‌های شرعی و نیز آسایش بیشتر، می‌تواند از جمله دلایل عدم استقبال از این صنعت باشد. در کنار علل مذکور، باید گفت که آنان پارچه‌های زیادی نداشتند که بخواهند آنها را به‌گونه‌های مختلف، طراحی و دوخت‌ودوز کنند... اما راستش این است که وجود سروال [شلوار] و قمیص [پیراهن] چندان جدی و رایج نبود... و به همین خاطر معلوم نیست که روایات تمجید از این نوع جامه‌ها واقعاً از حضرت صادر شده باشد؛ چراکه خودش نیز از همین دو قطعه جامه نادوخته یعنی، إزار و رداء، استفاده می‌کرد» (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۵۹ تا ۵۹).

نویسنده مدعی است که فقدان البسه دوخته‌شده، موجب می‌شد که مردم آن عصر قادر نباشند که بدن خویش را بپوشانند و در اثر وزش باد و... به‌راحتی

چنین تشبیهاتی در آثار سایر شاعران جاهلی، همچون اعشی، نیز یافت می‌شود. اعشی از شاعران نامدار اواخر عصر جاهلی و از قبیله بکر بن وائل در منطقه یمامه، در شرق حجاز، بود (شوقی‌ضیف، بی تا: ۱/۳۳۴).

كَأَنَّهَا دُرَّةٌ زَهْرَاءُ، أَخْرَجَهَا
غَوَاصٌ دَارِينَ يَخْشَى دُونَهَا الْغَرَقَا
(اعشی، ۲۰۱۰: ۲۸۸)

آن زن همچون مرواریدی است که غواص برای به‌دست‌آوردن آن خود را در خطر غرق شدن می‌اندازد.

قرآن کریم نیز در توصیف عقیف‌بودن زنان بهشتی، آنان را به دُر مکنون و لؤلؤ مکنون تشبیه کرده است: كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ : همچون مروارید پنهان‌شده در صدف هستند (واقع، ۲۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ : گویا آنان [از سپیده] تخم شترمرغی هستند که [زیر پر و بال] پوشیده شده‌اند [و هرگز دست کسی به آنان نرسیده است] (صافات، ۴۹).

وجود چنین تشبیهاتی در قرآن کریم، خود از این امر حکایت می‌کند که برای اعراب آن عصر، پوشش و عفاف ارزش محسوب می‌شده است. علاوه بر آیات مذکور، شواهد بسیاری در اشعار جاهلی و گزارش‌های تاریخی از هنجاربودن پوشش بانوان، حتی در ناحیه سر و صورت، حکایت می‌کند. دریدبن‌صمه، از شاعران اواخر عصر جاهلیت، از جمله شاعرانی است که به خمار بر سرکردن همسرش افتخار کرده است:

مِنَ الْخَفَرَاتِ لَا سَقُوطًا خِمَارُهَا
إِذَا بَرَزَتْ وَ لَا خُرُوجَ الْمُقْتَدِ
(جبوری، ۱۹۸۹: ۱۲۰).

عصر نزول قرآن می‌پردازیم و همچنین پوشش‌هایی که زنان برای پوشاندن زیبایی‌های سر و صورت خود از نگاه مردان به کار می‌بردند.

الپسه دوخته شده

الف. قمیص: ابو عبید قاسم بن سلام از دانشمندان لغت (۲۲۴هـ) که اثر او از نخستین مجموعه‌های واژه‌شناسی عربی است، قمیص را پیراهنی دوخته دانسته است که دارای آستین و گریبان بوده است (ابو عبید، ۱۹۹۰: ۱۷۹/۱). دوخته بودن و دارای آستین بودن از ویژگی‌های قطعی این لباس است؛ به گونه‌ای که سایر دانشمندان لغت نیز به این ویژگی اشاره کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۷/۵؛ ابن سیده، ۱۴۲۱: ۳۲۸/۲).

برخی از لغت‌شناسان، قمیص را دارای اجزایی به شرح ذیل دانسته‌اند:

۱. کُم و قُن: که هر دو به معنای آستین است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۷/۵؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱۵۶/۶).
۲. رُدن: سرآستین (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۱/۸؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۲۸۷/۹).
۳. جیب: گریبان (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۴۹/۱۱؛ ابن درید، ۱۹۸۸: ۲۷۲/۱).
۴. زَر: دگمه (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۴۸/۳؛ ابو عبید، ۱۹۹۰: ۱۱۱/۱۳).

کاربرد فراوان این واژه در اشعار شاعران متعدد عصر جاهلی، از آشنایی مردم آن عصر با این لباس و کاربرد آن در میان مردمان آن روزگار حکایت می‌کند؛ از جمله شاعران عصر جاهلی که قمیص را در اشعارشان به کار برده‌اند باید به طرفه (۱۴۲۳: ۲۲)، اعشی (۲۰۱۰: ۲۰۱)، امروالقیس، ابن مقبل و... اشاره کرد. شاعران مذکور سرآمدان شاعران عصر جاهلی و صاحب معلقات سبعة بودند. امروالقیس مشهورترین شاعر عصر جاهلی و یکی از شعرای صاحب معلقات سبعة بود. او از قبيله

تمام اندامشان، از جمله شرمگاه آنها، نمایان می‌شد؛ بنابراین در میان آنها برهنگی امری عادی بود:

«وزش باد به راحتی می‌توانست موقعیت این‌گونه پارچه‌های لرزان را تهدید کند. رداء، [شنل، رودوشی] را از پیکر جدا می‌کرد و إزار [دامنِ نادوخته، لُنگ] را به این سو و آن سو می‌برد؛ ولی چون به دور کمر گره خورده بود، کمتر از بدن جدا می‌شد. ... روی هم‌رفته وزش باد می‌توانست موجب نمایان شدن اندام فردی که از جامه‌های نادوخته استفاده می‌کرد، بشود... نادوختگی دامن و فقدان چفت و بست مناسب برای آن، می‌توانست در هنگام کارهای دشوار یا موقع خم‌وراست شدن، سبب باز شدن از کمر و بر زمین افتادنش گردد. یکی از مشکلات استفاده از پارچه‌های نادوخته به جای لباس، دست و پا گیر بودنشان است که مانع تحرک بیشتر و جنب‌وجوش می‌شود؛ به طوری که دویدن با إزار، به ویژه اگر بلند باشد، سخت و دشوار است. آنها گاه به همین دلیل، إزار یا رداء را از بدن جدا می‌کردند تا کارشان را راحت‌تر انجام دهند» (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۴۹ و ۵۰).

این نویسنده همچنین مدعی است که لباس‌های دوخته، در زمان‌های پس از رسول خدا (ص) رواج پیدا کرده است:

«جامه‌های دوخته و به اصطلاح لباس، مدت‌ها پس از رسول خدا شایع گردید و به همین خاطر معلوم نیست که روایات تمجید از این نوع جامه‌ها واقعاً از حضرت صادر شده باشد» (ترکاشوند، ۱۳۹۰: ۵۹).

این از ادعاهای این نویسنده است؛ ولی مراجعه به منابع معتبری همچون اشعار جاهلی و کتب تاریخی کهن قرون اولیه اسلامی، تصویر واقع‌بینانه‌ای از وضعیت پوشش در آن عصر به ما ارائه می‌کند و صحت یا سقم ادعای مذکور را آشکار می‌کند. در این مقاله تنها به بررسی پوشش‌های دوخته‌شده در عصر جاهلی و

الغلام طَيِّبُ الرَّذْنِ» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۱/۸) از سر آستین‌هایش بوی خوش به مشام می‌رسد. قیس بن خَطِیم، از شاعران عصر جاهلی که اسلام را نیز درک کرده است، در توصیف زن زیبایی شعری به همین مضمون سروده است:

و عَمْرُهُ مِنْ سَرَوَاتِ النَّسَاءِ
تَنْفَحُ بِالْمِسْكِ أَرْدَانُهَا
(ابن درید، ۱۹۸۸: ۶۴۰/۲).

از سر آستین‌هایش بوی مشک به مشام می‌رسد. در صدر اسلام نیز قمیص از البسه شناخته شده و رایج بود؛ به گونه‌ای که در قرآن کریم نیز در بیان سرگذشت حضرت یوسف این واژه به کار رفته است: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ اَتُونِي بِاهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ این پیراهن را ببرید، و روی صورت پدرم بیندازید، او بینا می‌شود و همه خاندانتان را نزد من آورید (یوسف، ۹۳). استعمال این واژه در قرآن نشانه‌آشنایی مردم آن عصر با این نوع از لباس است. این واژه در احادیث نیز فراوان به کار رفته است؛ به گونه‌ای که ام سلمه قمیص را محبوب‌ترین لباس در نزد رسول خدا(ص) می‌داند (ابن ماجه، ۲۰۰۹: ۵۸۷/۴) و در کتب سیره، اندازه و طول آستین‌های قمیص آن حضرت توصیف شده است.

انس بن مالک، خادم آن حضرت، و ابن عباس، از صحابه و از مفسران بزرگ اسلام در قرن اول، این چنین به توصیف قمیص آن حضرت پرداخته‌اند:

«كان قميص رسول الله، صلى الله عليه وسلم، قطناً قصيراً الطول قصير الكمين» (ابن سعد، ۱۹۶۸: ۴۵۸/۱). طول و آستین‌های قمیص رسول خدا(ص) کوتاه بود.

در گزارش دیگری، اندازه آستین رسول خدا(ص) تا رسغ، فاصله مفصل بین ساعد و کف دست، بیان شده است (ابن سعد، ۱۹۶۸: ۴۵۸/۱).

ب. جُبه: از جمله لباس‌های دوخته شده که آستین‌های

کنده در یمن بود و سپس به منطقه نجد حجاز مهاجرت کرد. سال وفات او را ۹۵ قه ذکر کرده‌اند (شوقی ضیف، ۱۹۶۰: ۲۳۶/۱). امروالقیس در اشعار خود این واژه را به کار برده است:

وَأَدْبَرْنَ كَالجَزَعِ الْمُفْصَلِ بَيْنَهُ
بجيد الغلام ذى القميص المطوق
(امروالقیس، ۱۴۲۵: ۱۳۱).

حیوانات از مقابل صیاد پا به فرار گذاشتند و متفرق شدند؛ همچون دانه‌های گردنبند جوانی که قمیصی طوق‌دار به تن دارد. طرفه که از شاعران اواخر عصر جاهلی بود و در شرق حجاز می‌زیست نیز چنین سروده است:

تَلَاقِي، وَأحياناً تَبِينُ كَأَنَّهَا
بِنَائِقُ عُرٌّ فِي قَمِيصٍ مُقَدَّدِ
(طرفه، ۱۴۲۳: ۲۲).

آب‌ها گاهی با هم تلاقی پیدا می‌کنند و گاهی از همدیگر جدا می‌شوند و در این هنگام، مانند زینت‌هایی درخشانده‌اند در قمیصی چاک‌چاک.

ابن مقبل از دیگر شاعران جاهلی در توصیف تکبر شخصی چنین سراییده است:

بدا كعتيق الطيرِ قاصراً طَرفه
مُسْرَبَلٌ دِيْبَاجِ الْقَمِيصِ الْمُطَيَّبِ
(ابن مقبل، ۱۴۱۶: ۲۹).

از روی تکبر مانند باز شکاری نگاهش را کوتاه کرد؛ درحالی که قمیصی معطر به تن داشت.

در برخی اسناد تاریخی، حتی از قسمت‌هایی از این لباس در حکم ضرب‌المثل استفاده شده است. در آن زمان برای توصیف خوش‌یمن بودن کسی گفته می‌شد که از سر آستین‌های او بوی خوش به مشام می‌رسد؛ برای مثال وقتی حضرت آمنه(س) نوزاد خود، حضرت محمد(ص) را نزد حضرت عبدالمطلب آورد، عبدالمطلب نوزاد را به آغوش کشید و فرمود: «هذا

می شد که آستین های آن تنگ بود (ازهری، ۱۴۲۱: ۳۳۳/۱۰). این پوشش از البسه شناخته شده ای بود که در دوران بعثت به صورت متداول استفاده می شد. ابن اثیر از جمازه رسول خدا (ص) سخن گفته است که آستین های تنگ داشت (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲۹۴/۱).

د. درع و مجول: درع پیراهن دوخته و آستین داری که زنان به تن می کردند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶۵/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱۲۰/۲). مجول نیز لباس کوچکی بود که دختران نابالغ می پوشیدند (جوهری، ۱۳۷۶: ۱۶۶۳/۴). دختر بچه ها لباس هایی می پوشیدند که پوشاندگی کمتری داشت؛ اما وقتی به سنی می رسیدند که زیبایی های زنانه شان آشکارتر می شد، لباس هایی به تن می کردند که پوشش بهتری داشت. ازاین رو، مجول لباسی بود که دختران نابالغ به تن می کردند؛ اما درع که پوشاندگی بیشتری داشت، ویژه دختران جوان و زنان بود. امرؤ القیس، شاعر جاهلی، در این باره چنین سروده است:

إِلَىٰ مِثْلِهَا يَرْتَوِ الْحَلِيمُ صَبَابَةً
إِذَا مَا اسْتَبَكَّرَتْ بَيْنَ دِرْعٍ وَ مِجْوَلٍ
(امرؤ القیس، ۱۴۲۵: ۴۶)

حتی مردان خویشتندار هم به او خیره می شوند، در هنگامی که قد دختر جوان به اندازه ای رسیده است که بین مجول و درع است. درع در اندازه های مختلف بود؛ به گونه ای که برخی از اقسام آن تمام تن را تا روی انگشتان پا می پوشاند. ازاین رو، به شرط همراهی با خمار، برای نمازگزاران زنان کافی دانسته شده است:

«سَأَلْتُ أُمَّ سَلَمَةَ مَاذَا تُصَلِّي فِيهِ الْمَرْأَةُ مِنَ الثِّيَابِ
فَقَالَتْ تُصَلِّي فِي الْخِمَارِ وَالذَّرْعِ السَّابِغِ الَّذِي يُغَيَّبُ
ظُهُورَ قَدَمَيْهَا» (ابوداود سجستانی، ۲۰۰۹: ۴۷۶/۱).

[مادر محمد بن زید] از ام سلمه درباره لباس زن نمازگزار سؤال کرد و ایشان پاسخ داد: زن باید در درعی که تا پشت قدم های پا را پوشش دهد به همراه خمار نماز گزارد.

بلند داشت و بر روی سایر البسه پوشیده می شد و در عصر جاهلی، برای زن و مرد استفاده می شد. اوس بن حجر، از شاعران عصر جاهلی (۵۳۰ تا ۶۲۰ م)، در وصف آن چنین سروده است:

مُشَى بِهَا رُبْدُ النَّعَامِ كَمَا
مُشَى بِإِمَاءٍ سُرْبَلَتْ جُبَّابًا
(اوس بن حجر، ۱۹۶۷: ۳).

شاعر، تیرگی رنگ پره های شتر مرغ در حال حرکت را به کنیزی تشبیه کرده است که جبه ای بر تن دارد.

در زمان رسول خدا (ص) از جبه بسیار سخن به میان آمده است؛ به گونه ای که بخاری بابی را در کتاب خود به «باب من لبس جبه ضيقه الكمين في السفر» اختصاص داده است (بخاری، ۱۴۰۷: ۲۱/۱۹). مورخان مختلف، از جمله ابن سعد (م ۲۳۰) و یعقوبی (م ۲۸۴) (یعقوبی، ۱۳۸۴: ۱۱۳/۱؛ ابن سعد، ۱۹۶۷: ۱۲۸/۳)، جبه را جز البسه ای معرفی کرده اند که حضرت به صورت متداول از آن استفاده می کرد. محمد بن سعد و یعقوبی از سیره نویسان قرن دوم و سوم قمری بودند و آثار آنها از منابع اولیه و کهن به شمار می آید. آنها به توصیف جبه هایی پرداخته اند که آن حضرت به تن شریفشان می کردند:

«... ثم غسل وجهه ثم ذهب يحسر عن يديه وعليه
جبه شامية ضيقه الكم فأخرج يديه من تحتها
إخراجا فغسل وجهه ويديه» (ابن سعد، ۱۹۶۷: ۴۱۵/۱).

سپس آن حضرت صورتشان را شستند و خواستند آستین هایشان را بالا بزنند که به علت تنگی نشد؛ بنابراین دستانشان را از زیر آن خارج کردند و صورت و دستان را شستند.

ابن سعد در چند گزارش دیگر به توصیف جبه های آن حضرت پرداخته است که آستین دار بودن (دوخته) وجه مشترک همه آنهاست (ابن سعد، ۱۹۶۷: ۴۵۰/۱).

ج. جُمَازَه: به لباسی دوخته شده و آستین دار گفته

ذ. سیربال: دانشمندان علم لغت آن را مترادف قمیص و درع دانسته‌اند (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۱۲۰/۲)؛ بنابراین از البسهٔ دوخته‌شده به شمار می‌آید. جمع آن نیز سراپیل است و در اشعار جاهلی (امروالقیس، ۱۴۲۰: ۱۵۰) و در قرآن کریم به کار رفته است: *وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ اُكُنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سَرَابِیْلَ تَقِیْكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِیْلَ تَقِیْكُمْ بِأَسْكُم كَذَلِكَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلُمُونَ* (نحل، ۸۱) و خدا برای شما از آنچه آفریده است، سایه‌هایی قرار داد. از کوه‌ها پناهگاه‌هایی برایتان به وجود آورد، و تن‌پوش‌هایی برای شما قرار داد که شما را از گرما ننگه می‌دارد و پیراهن‌هایی [مقاوم] که شما را از آسیب جنگ و نبردتان حفظ می‌کند. این‌گونه نعمت‌هایش را بر شما کامل می‌کند تا تسلیم فرمان‌های او شوید (انصاریان، ۱۳۸۳). در این آیه سربال لباسی نامیده شده است که هم در مقابل گرما و هم در مواقع جنگ از بدن حفاظت می‌کند و این خود از فراوانی و متداول بودن این پوشش در عصر بعثت نشان دارد. در سوره ابراهیم نیز چنین آمده است: *«سَرَابِیْلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوْهُهُمْ النَّارُ»* (ابراهیم، ۵۰) پیراهن‌هایشان از قطران [ماده‌ای متعفن، اشتعال‌زا و بدبو] است و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند. در این آیه کریمه نیز، این واژه به معنای پیراهن به کار رفته است. در اشعار جاهلی نیز از این پوشش فراوان سخن به میان آمده است و در اشعار شاعرانی همچون امروالقیس (۱۴۲۵: ۱۳۶)، اوس بن حجر (۱۹۶۷: ۶۴) و حمید بن ثور (۱۹۵۰: ۸۵) این واژه بسیار به کار رفته است. کثرت کاربرد این واژه توسط شعرای مختلف، شاهدی دیگری است بر آشنابودن مردم آن عصر با این پوشش و متداول بودن آن.

ر. مُسْتَقَّة: از البسهٔ دوخته‌شده و دارای آستین‌های بلند بود. ابن‌اعرابی و اصمعی مستقه را لباس گشادی

معنا کرده‌اند که آستین‌های بلندی داشت (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۹۲/۹). مستقه از جمله هدایایی بود که نجاشی برای رسول خدا(ص) فرستاد بود و آن حضرت نیز آن را به جعفر بن ابی‌طالب بخشیدند (ابن‌حنبل، ۱۴۱۹: ۲۲۹/۳).

و. بُرْنَس: به لباسی دوخته‌شده مانند درع و جبّه می‌گفتند که کلاهی بدان دوخته شده بود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۴۳/۷؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۶۱۳/۱) و در اشعار جاهلی از این پوشش نام برده شده است؛ چنان‌که مهلهل (متوفی ۹۴ق‌ه) چنین سروده است:

وَإِذَا تَشَاءُ رَأَيْتَ وَجْهًا وَاضِحًا
وَكَرَاعَ بَاكِيَةٍ عَلَيَّهَا بُرْنَسُ
(ابی‌تمام، ۱۴۱۸: ۴۵۶/۱).

در هنگام مصیبت است که صورت و ساعد دست زن گریانی که برنسی به تن دارد، آشکار می‌شود.

ه. سِرْوَال: این واژه در اصل فارسی است و به معنای شلوار است (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۷۲/۱۲) و از البسهٔ دوخته‌شده به شمار می‌آید و در عصر جاهلی و در زمان رسول خدا(ص)، این نوع پوشش وجود داشته است. ابن‌مقبل تکبر جوانی ایرانی را که شلواری به تن دارد، به رفت‌وآمد متکبرانۀ گاو وحشی تشبیه کرده است:

أَتَىٰ دُونَهَا ذَبُّ الرِّیَادِ زَكَاةُ
فَتَىٰ فَارِسِيٌّ فِی سَرَابِیْلِ رَامِحُ
(ابن‌مقبل، ۱۴۱۶: ۴۸).

شمار احادیثی که از رواج سروال در زمان حضرت رسول‌الله(ص) حکایت می‌کنند، بسیار چشمگیر است. این احادیث در منابع شیعه و عامه یافت می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که در صحیح بخاری بابی به سراویل اختصاص یافته است و در احادیث نبوی از جمله شرایط لباس احرام، نبودن سروال بیان شده است (بخاری، ۱۴۰۷: ۸۸/۷؛ بیهقی، ۱۴۱۰: ۴۵۷/۳). در

تشبیه از این واژه استفاده کرده است:

و خَدَّ كَبْرُفُوعِ الْفَتَاةِ مُلَمَّعٍ
رَوَقَيْنِ لَمَّا يَغْلُوَا أَنْ تَقَشَّرَا
(جوهری، ۱۳۷۶ق: ۱۱۸۴/۳).

شاعر، گونه بچه آهویی را به برقع دختر جوانی تشبیه کرده است. این واژه در دیوان دیگر شعرای عصر جاهلی، همچون سحیم (۱۹۵۰: ۶۱ و ۶۲)، به کار رفته است.

ب. خِمَار: جمع آن خُمُر است و در اصطلاح روپوشی است که زنان سر و گردن خود را با آن می پوشانند (ابن دید، ۱۹۸۸: ۵۹۲/۱). این واژه در آیه ۳۱ سوره نور به کار رفته است: *وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ* (نور، ۳۱). در اشعار جاهلی نیز فراوان از این واژه یاد شده است و حتی در برخی اشعار جاهلی، از نشانه های عفت و حیا زنان به شمار آمده است. درید، از شاعران اواخر دوران جاهلیت، حیا زنی را که خمار پوشیده است و زیبایی های خود را پوشانیده است، چنین توصیف کرده است:

مِنَ الْخَفَرَاتِ لَا سَقُوطًا خِمَارُهَا
إِذَا بَرَزَتْ وَ لَا خُرُوجَ الْمُقَيَّدِ
(جبوری، ۱۹۸۹: ۱۲۰).

از شدت حیا هرگز خمارش نیفتاد... از خمار برای زینت نیز استفاده می کردند؛ چنان که حطیئه در این باره چنین سروده است:

إِلَى طَفُّلَةٍ الْأَطْرَافِ زَيْنٌ جِيدُهَا
مَعَ الْحَلِيِّ وَالطَّيِّبِ الْمَجَاسِدُ وَالْخُمُرُ
(حطیئه، ۱۴۱۲: ۸۲).

گردنش را با زیورآلات و لباس زعفرانی و خمار زینت داده بود. در برخی از اشعار جاهلی، از جمله اشعار عوف بن عطیه که از شاعران جاهلی بود که اسلام را نیز درک کرد، زنانی توصیف شده اند که در هنگام عزا و مصیبت خمار از سر برمی داشتند (مفضل، ۲۰۱۲: ۳۲۷). برای عرب جاهلی، این واژه آن قدر آشنا و فراگیر بود که

برخی احادیث نیز آمده است که پیامبر خدا(ص) زنان را به پوشیدن سروال توصیه و تشویق می کردند و برای زنان شلواری پوش طلب رحمت می کردند: «رحم الله المسرولات» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۶۸۳/۳) و علت آن را نیز پوشش بهتر می دانستند. امیرمؤمنان(ع) فرمودند: یک روز بارانی که با رسول خدا(ص) در بقیع نشسته بودم، زنی سوار بر الاغی عبور می کرد که پای الاغ در [گل] فرو رفت و آن زن به زمین افتاد و آن حضرت صورت خود را برگرداند. [صحابه حاضر] گفتند ای رسول خدا این زن شلواری به تن دارد و آن حضرت سه مرتبه فرمودند: خداوندا بر زنانی که شلواری به تن می کنند، رحمت فرست. ای مردم شلواری به تن کنید که از نظر پوشندگی بهتر است و زنانتان را در هنگام خروج از خانه با پوشاندن شلواری حفظ کنید (ورام بن ابی فراس، ۱۴۱۰: ۷۶/۲). در منابع اهل سنت نیز حدیثی با همین مضمون ذکر شده است (متقی هندی، ۱۴۰۱: ۳۲۵/۱۵). البسه مذکور تنها بخشی از البسه ای بود که در عصر جاهلی و صدر اسلام رواج داشت و همگی هم در شمار البسه دوخته شده بودند.

البسه برای پوشش سر و صورت بانوان

بررسی اشعار جاهلی و منابع تاریخی معتبر از این حکایت می کند که در عصر جاهلی و صدر اسلام، قبل از نزول آیات مربوط به حجاب، زنان برای پوشاندن سر و صورت خود از پوشش های مختلفی استفاده می کردند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف. بُرُقُع: روی بندی بود که زنان به صورت خود می زدند و تمام صورت خود را از دید دیگران پنهان می کردند (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۸۸/۳) و در اشعار جاهلی بسیار از آن سخن به میان آمده است. *نَابِغَةُ الْجَعْدِي*، از شاعران اواخر جاهلیت، در اشعار خود در مقام

حتی ضرب‌المثل شده بود: **إِنَّ الْعَوَانَ لَا تُعَلِّمُ الْخِمْرَةَ** (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۵۹۲/۱) زن مسن، به این نیاز ندارد که چگونه خمار بر سرکردن را بیاموزد. این ضرب‌المثل دربارهٔ شخص مجرب کاردان به کار می‌رود. وجود این اشعار و ضرب‌المثل‌ها همگی از رواج این پوشش در میان زنان آن عصر حکایت می‌کند.

ج. **مِعْجَرٌ**: نوعی پوشش که هم در دوران جاهلیت و هم در صدر اسلام، زنان برای پوشاندن سر از آن استفاده می‌کردند. زنان ابتدا معجر را به سر می‌کردند و سپس چادری روی آن می‌پوشیدند (جبوری، ۱۹۸۹: ۳۰۴). معجر از مقنعه بلندتر بود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۲۲/۱؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۲۳۱/۱).

د. **مِقْنَعَةٌ** و **قِنَاعٌ**: نوعی پوشش سر که زنان سر و صورت خود را با آن می‌پوشاندند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۰/۱). در تفاوت مقنعه و قناع گفته شده است که قناع بلندتر از مقنعه بود (ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۲۲۸/۱). در اشعار جاهلی، از این پوشش بسیار نام برده شده است. شنفری (۱۴۰۰هـ)، از دیگر شعرای عصر جاهلی، در مقام توصیف حیا و عفت یک زن زیبا چنین سروده است:

لَقَدْ أَعْجَبْتَنِي لَا سَفُوطًا قِنَاعًا
إِذَا مَا مَشَتْ وَلَا بِذَاتِ تَلَفُّتٍ
(مفضل، ۲۰۱۲: ۱۰۹).

رفتار زنی که به هنگام راه‌رفتن مقنعه‌اش از رخسار نمی‌افتد و این سو و آن سو نمی‌نگرد، مرا شیفته خود کرده است.

یا عروه‌بن‌الورد چشمان زن زیبایی که صورت خود را با قناع پوشانده است، به غزال تشبیه کرده است:

فَرَّاشِي فَرَّاشُ الضَّيْفِ وَالْبَيْتِ بَيْتُهُ
وَلَمْ يُلْهِنِي عَنْهُ غَزَالٌ مُقَنَّعٌ
(عروه، ۱۴۱۸: ۸۳).

در این بیت، عروه خطاب به شخص ناتوانی می‌گوید: فرش و خانه من از آن توست و چشمان زن زیبایی که قناع به سر دارد و در زیبایی شبیه آهوست نمی‌تواند مرا به خود مشغول کند و مانع از کمک من به فقیران شود. طرفه از دیگر شاعرانی است که در دیوان خود از این نوع پوشش سخن گفته است:

كُنْتُ فَيْكُمُ كَالْمُعْطَى رَأْسُهُ
فَانَجَلِي الْيَوْمَ قِنَاعِي وَخُمْرُ
(طرفه، ۱۴۲۳: ۴۶).

در میان شما بودم مانند کسی که سرش را پوشانده است؛ ولی از امروز قناع و خمار را برمی‌دارم. عوف‌بن‌عطیه، از دیگر شاعران جاهلیت، لشکر فراوانی که کوهی را از کثرت قوا پوشانده است، به عروسی تشبیه کرده است که با خماری صورتش را پوشانده است:

وَجَلَّلَنَ دَمْحًا قِنَاعَ الْعَرُوسِ
أَدَّتْ عَلِيَّ حَاجِبَيْهَا الْخِمَارَا
(مفضل، ۲۰۱۲: ۴۱۶).

زنان جاهلی در هنگام عزا و مصیبت زنان قناع خود را برمی‌داشتند؛ چنان‌که حارث‌بن‌حلزه، از شعرای عصر جاهلی در شمال حجاز (م ۵۸۰م)، زن خود را در این هنگام توصیف کرده است (ابن‌حلزه، ۱۴۱۱: ۴۵). در اشعار اعشی (اعشی، ۲۰۱۰: ۱۸۶) و مسیب‌بن‌علس (مفضل، ۲۰۱۲: ۶۱) نیز از این پوشش یاد شده است.

ه. **نِقَابٌ** و **نُقْبَةٌ**: به همان معنای قناع و مقنعه آمده است. با این تفاوت که به حالتی از مقنعه گفته می‌شود که زنی مقنعه را تا بینی بالا می‌برد (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۳۷۵/۱). ام‌عمرو، بنت وقدان، در تحریک قومش چنین سروده است:

إِنَّ انْتِمَ لَمْ تَطْلُبُوا بِأَخِيكُمْ
فَدَرُوا السَّلَاحَ وَوَحَشُوا بِالْأَبْرِقِ
وَخَذُوا الْمَكَاحِلَ وَالْمَجَاسِدَ

وَأَلْبَسُوا نُسُوبَ النِّسَاءِ فَبَسَّ رَهْطًا الْمُرْهَقِ
(جبوری، ۱۹۸۹: ۳۳۷).

اگر شما انتقام برادران را نگرفتید پس سلاح بیفکنید و به دور دست بروید و آنجا سرمه‌دان بگیرید و همانند زنان نقاب بزنید. ام‌عمرو از جمله زنانی بود که در عصر جاهلیت با ایراد خطابه، قبیله خود را برای رویارویی با دشمن تشویق می‌کرد. او اشعار مذکور را نیز هنگامی سرود که افراد قبیله‌اش به جای گرفتن انتقام کشته‌شدگان، به‌دنبال دریافت دیه بودند (فواز العاملی، ۱۳۱۲: ۶۱).

نتیجه

از بررسی انجام‌شده در این پژوهش چنین حاصل می‌شود علت‌هایی که طرفداران حجاب حداقلی برای اثبات فرهنگ برهنگی در عصر جاهلیت و صدر اسلام ارائه کرده‌اند یا از اساس نادرست است مانند ادعای نبود البسه دوخته‌شده در عصر جاهلی یا اموری است که به‌طور کامل استثنایی و خاص بوده است مانند طواف عریان ضباعه و ...

برخلاف ادعای طرفداران حجاب حداقلی، مبنی بر وجود فرهنگ برهنگی در آن عصر، اشعار جاهلی که آیینی انعکاس‌دهنده فرهنگ آن عصر است، از شواهدی مملوست که بر فرهنگ‌بودن پوشش و قباحت‌داشتن کشف ستر حتی در ناحیه موی سر زنان صحه می‌گذارد. انعکاس کشف ستر زنان در مواقع خاص و استثنایی همچون ترس از اسارت و مصیبت و...، تشبیه‌ها و ضرب‌المثل‌های به‌کاررفته در ادبیات آن عصر مبنی بر ارزش‌بودن پوشش و به پیروی از آن عفاف، پوشش کامل‌تر زنان آزاد در مقایسه با کنیزان که نوعی کرامت بر ایشان محسوب می‌شد، وقوع جنگ برای دفاع از پوشش یک زن، وجود و تنوع البسه دوخته و... همگی دال بر امر مذکور است.

کتابنامه

الف. کتاب های فارسی

- . قرآن کریم.
. ابن حجر عسقلانی، (۱۴۱۵)، الاصابة فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دارالکتب العلمیه.
. ابن اثیر، (۱۴۱۷)، الکامل فی التاریخ، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
. -----، (۱۳۶۷)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق طناحی و دیگران، قم: اسماعیلیان.
. ابن بابویه، محمدبن علی، (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: اسلامی.
. ابن درید، محمدبن حسن، (۱۹۹۸)، جمهره اللغه، ج ۱، بیروت: دارالعلم للملایین.
. ابن سعد، (۱۹۶۸)، طبقات کبری، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.
. ابن سیده، (۱۴۲۱)، المحکم و المحيط الأعظم، عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
. ابن مقبل، (۱۴۱۶)، دیوان، تحقیق عزت حسن، بیروت: دارالشرق.
. ابن ماجه، محمدبن یزید قزوینی، (۲۰۰۹)، سنن، تحقیق شعیب ارنووط، دمشق: دارالرساله.
. ابن هشام، عبدالملک، (۱۴۱۱)، سیره ابن هشام، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت: دارالجلیل.
. ابوداود سجستانی، سلیمان بن الأشعث، (۲۰۰۹)، سنن، تحقیق شعیب ارنووط، دمشق: دارالرساله.
. ابوعبید، قاسم بن سلام، (۱۹۹۰)، الغریب المصنف، تحقیق محمد مختار، تونس: الموسسه الوطنیه للترجمه و التحقیق.
. ابوعبید، قاسم بن سلام، (۱۴۰۰)، امثال، تحقیق عبدالمجید قطامش، بیروت: دارالمأمون للتراث.

- ابی تمام، حبیب بن اوس، (١٤١٨)، دیوان حماسه، تحقیق احمد حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- احمد بن حنبل، (١٤١٩)، مسند، تحقیق ابوالمعاطی النوری، بیروت: عالم‌الکتاب.
- ازرقی، (١٤٢٤)، أخبار مکة و ما جاء فیها من الآثار، تحقیق علی عمر، مکتبه الثقافه الدینیة.
- ازهری، محمد بن احمد، (١٤١٢)، تهذیب اللغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حسن فاعور، لبنان: مکتبه العلمیه.
- سحیم، (١٩٥٠)، دیوان، تحقیق عبدالعزیز المیمنی، قاهره: دارالکتب المصریه.
- شوقی ضیف، (١٩٦٠)، تاریخ الادب العربی، قاهره: دارالمعارف.
- شیرازی، حیدر، (١٣٨٨)، اسباب ستر المرأة و سفورها فی شعر العصر الجاهلی، التراث الادبی، س ١، ش ٣، ١٥١ تا ١٨١.
- طرفة بن العبد، (١٤٢٣)، دیوان طرفه، مهدی محمد ناصرالدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- صاحب بن عباد، اسماعیل، (١٤١٤)، المحيط فی اللغة، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم‌الکتاب.
- عروبة بن الورد، (١٤١٨)، دیوان، تحقیق: أسماء أبو بکر محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، (١٤٠٩)، کتاب العین، قم: هجرت.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (١٤٢٩)، الکافی، تحقیق دارالحديث، قم: دارالحديث.
- متقی هندی، (١٤٠١)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ٥، مدینه: مؤسسه الرساله.
- مفضل بن محمد، (٢٠١٢)، المفضلیات، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف.
- مقاتل بن سلیمان، (١٤٢٣)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث.
- مهلهل بن ربیعہ، (بی تا)، دیوان مهلهل، تحقیق طلال حرب، بیروت: الدار العالمیه.
- ورام بن ابی فراس (١٤١٠)، مجموعه ورام، قم: مکتبه الفقیه.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (١٣٨٤ق)، تاریخ یعقوبی، نجف اشرف: المکتبه الحیدریه.